

ISBN 964-2881-13-7

مجموعه ۵۰ قطعه از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵

۲۸۷/۱

نادر نادرپور

ISBN 964-2881-13-7

شام بازپسین

نادر نادرپور

مجموعه ۵۰ قطعه از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵

۲۸۷/۱

۲۸۷/۱

شام بازپسین

نادر نادرپور

ISBN 964-2881-13-7

# مجموعه ۵۰ قطعه شعر

از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵

نادر نادرپور

ISBN 964-2881-13-7

مجموعه ۵۰ قطعه شعر از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵

Email: nader.naderpour@yahoo.com

نادر نادرپور

مجموعه ۵۰ قطعه شعر

از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵

نادر نادرپور

مجموعه ۵۰ قطعه شعر

از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵



ISBN 964-2881-13-7

انتشارات مروارید

فهرست

۱	دانشنامه	۱	از نشانی تا کلید
۲	دانشنامه	۲	بی هیچ پاسخی
۳	دانشنامه	۳	بامدادی - ۱
۴	دانشنامه	۴	بامدادی - ۲
۵	دانشنامه	۵	در نومیدی
۶	دانشنامه	۶	نیزه‌ای در هوا
۷	دانشنامه	۷	رازی میان ما
۸	دانشنامه	۸	پیش از غروب
۹	دانشنامه	۹	خورشید و ازگون
۱۰	دانشنامه	۱۰	پرواز
۱۱	دانشنامه	۱۱	خرمن
۱۲	دانشنامه	۱۲	آهنگ خزانی
۱۳	دانشنامه	۱۳	دری به جنون
۱۴	دانشنامه	۱۴	فخته‌ای در شام
۱۵	دانشنامه	۱۵	رندانه
۱۶	دانشنامه	۱۶	خطی در انتهای افق
۱۷	دانشنامه	۱۷	شهابی در تاریکی
۱۸	دانشنامه	۱۸	صدائی در شب

۶۴	غروبی در شمال
۶۶	در نور چراغ
۶۹	دورنمای شهر
۷۱	شاعر
۷۴	اسب، هواپیما، رودکی و من...
۷۸	از بهشت، با حوا
۸۱	سنگی به شکل دل
۸۴	عریضه
۸۸-۱	از دور و از نزدیک و از دور
۹۱-۲	طوفان نوح
۹۳	شام بازپسین
۹۹	مکت عکس
۱۰۱	دعائی در طلوع
۱۰۳	تصویر دیگر
۱۰۷	مرثیه بهاری
۱۱۱	چراغی در شب دریا
۱۱۴	در باغ سبز
۱۱۶	خطبه‌ای برای آب
۱۱۹	نقشه طبیعی
۱۲۱	میوه ممنوع
۱۲۲	شبی در کارگاه تندیسگر
۱۲۶	فصل پنجم
۱۲۹	خانه تکانی
۱۳۲	خطبه نوروزی



۱۳۵	سفید و سیاه
۱۴۰	شهر رمضان
۱۴۳	سفرنامه
۱۴۸	شب
۱۵۰	آئینه
۱۵۲	مستی
۱۵۴	نامه‌ای به دوردست
با هیچ کس نشانی زان دلمستان ۱۵۸	پلنگ و ماه
با من خبر ندارم، یاد او نشان ۱۶۰	زخم نهان
حافظ	

از نشانی تا کلید

از همه سراغ گرفتیم و همه نشانی داشتند:

و خیابان آخر... کوچه آخر... انتهای من است... در  
آخر...

رفتیم و رفتیم! در این شهر شگفت، همه خیابان‌ها، دراز  
و پهن‌تر از پاپان‌ها پذیر بود. می‌بایست که یک‌ساده تمام، از  
آغاز تا انجام، راه رفت تا خیابانی را پیچید.

رفتیم و رفتیم! در این خیابان‌های دراز، همه کور به‌همه،  
باریک و بلند و خم در خم بود. حس می‌بایست که یک روز  
تمام، از پام تا شام، راه رفت تا کور چغای را در نور دید.

رفتیم و رفتیم! از زیر آفتاب‌های سوزان عطش انگیز، از  
زیر سایه روشن‌های درختان کنار جوی، از زیر پاره  
ایرهای بی‌سامان گداشتم و در خروبین خیرانی، در عیار  
سری شامگاه و در نجوای آرام باران‌ها، به من بست  
آخر رسیدیم.

کاج‌های عظیم شول‌اسد، چتر سبز خود را در زیر باران  
کشوده بودند و زمزمه‌های دل‌گرازی‌های تن خویش را



## از نشانی تا کلید

با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم

یا من خبر ندارم، یا او نشان ندارد

حافظ

از همه سراغ گرفتم و همه نشانی دادند:

- «خیابان آخر... کوچه آخر... انتهای بن بست... در

آخر...»

رفتم و رفتم! در این شهر شگفت، همه خیابان‌ها، دراز

و پیچاپیچ و پایان‌ناپذیر بود. می‌بایست که یک‌ماه تمام، از

آغاز تا انجام، راه رفت تا خیابانی را پیمود.

رفتم و رفتم! در این خیابان‌های دراز، همه کوچه‌ها،

باریک و بلند و خم در خم بود. می‌بایست که یک روز

تمام، از بام تا شام، راه رفت تا کوچه‌ای را در نور دید.

رفتم و رفتم! از زیر آفتاب‌های سوزان عطش‌انگیز، از

زیر سایه‌روشن‌های درختان کنار جوی، از زیر پاره

ابره‌های بی‌سامان‌گذشتم و در غروب‌ی خزان‌ی، در غبار

سربی شامگاه و در نجوای آرام ناودان‌ها، به «بن بست

آخر» رسیدم.

کاج‌های عظیم گول‌آسا، چتر سبز خود را در زیر باران

گشوده بودند و زمزمه‌های دل و لرزه‌های تن خویش را